

عظمت مقام فردوسی در نظر

شعرای فرانسه

خطابه آقای آبل بونار در تالار سوربون

چنانکه در شماره پیش اطلاع دادیم در روز ۱۹ دسامبر ۱۹۳۴ جلسه باشکوهی در تالار بزرگ سوربون بافتخار هزارمین سال ولادت فردوسی با حضور رئیس جمهور فرانسه انعقاد یافت. در همان جلسه مسیو آبل بونار که از دانشمندان و شعرای نامی فرانسه و عضو آکادمی هستند خطابه ای در باب «عظمت مقام فردوسی در نظر شعرای فرانسه» ایراد کردند که ترجمه آن ذیلا بنظر خوانندگان محترم میرسد:

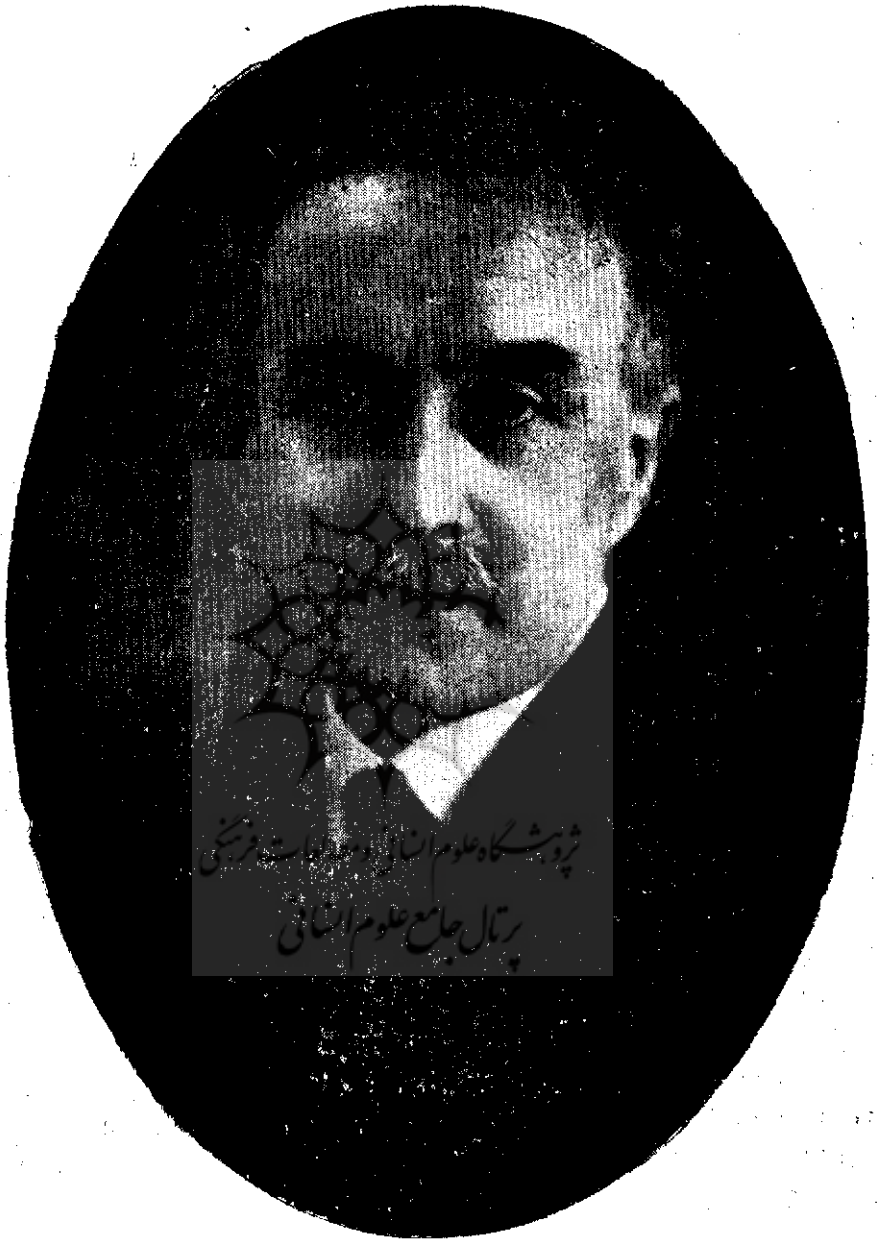
در میان بعضی ممالک مهمه دنیا روح و معنویت مقامی مهم و طلائی دارد و مللی که در این نقاط زندگی میکنند صاحب يك هوش فوق العاده و دلیسنندی هستند که از مواهب طبیعی و محیط خویش استفاده نموده و خود را مانند يك وجود بر آریده بجهان معرفی مینمایند. فرانسه را شاید بتوان در میان این ملل نام برد ولی شك نیست که ایران در میان این ممالک میدرخشد و میتوان گفت که از لحاظ انسانیت این مملکت مرکز عالم است. آنچه از آثار مهمه ادبی از این مملکت تراش یافته حکایت از همین حال میکند زیرا همانطوریکه سایر ملل صدای فناشدن رودخانه های مملکت خویش را در بهینه اقیانوس مجاور می شنوند مملکت ایران نیز در سرحدات خویش صدای زمزمه تمدنهای متنوعه و کوناگون را استماع نموده است.

فکر یونانی در باب روح و کیفیت آن، بایران رسیده و آن فکر عمیق هندی نیز از طرف دیگر بایران وارد شده است و حتی میتوان گفت همان جنگاورانی که با خواندن اشعار فردوسی بهیجان میآمدند مغرک کاروم بسرنهاده ویرند هندی بدست داشته اند.

از طرف دیگر دست فکر و تصور چینی نیز در آن وارد شده و سایه و روشن های بدیم که دست کاری چینی را نشان میدهد روی زمینه های لاجوردی مذهب کاری و ظروف ایرانی دیده میشود زیرا این مملکت که در اندیشه و هوش از عجایب است گاهی هم در شاه کارهای مهمه شرق اقصی از روی طبیعت و مشغولیت خاطر دخل و تصرف نموده و آنرا در کارهای ظریف خود داخل نموده است.

عربستان نیز در دادن روح خویش بدین مملکت خود داری نکرده است و در نتیجه این همه نفوذهای گرانها و مهم است که صنایع مستظرفه ایران با آن دلفریبی و جمال نادر المثل بوجود آمده است. قابلهای ایران آن قدر زیبا و ظریف است که انسان جرئت نمی کند یا بر آن بگذارد زیرا در آن آنهمه طرحهای مروان است که انسان می ندارد در باغ کلی وارد شده و آنچه چشم بشماید آن رغبت نماید در آن میتواند یافت. مینا کاری های این مملکت بنظر میآیند که جاودانی از عشق و عاطفه میدرخشد و مذهب کاری آن باشکرخندی که میل به ریزه کاری و ملاحظه جزئیات در آن هویدا است خود را بجهانیان می نما یابد. ایران مملکتی است که در آن رونق بالطف و حسن سلایقه توأم است. بناهای مرتفع آن از نوازش ابرها بهره مند هستند و هر قصری بوستانی را در سینه خویش جای داده است. اینجا جمال زندگی بحدی است که انسان می ندارد در جهانی دیگر و در عالم ارواح جمیله است.

اگر تمام ملل جهان بعنوان مسابقه جمع شوند و هر يك مانند زنی جمیله بخواهد جمال و محسنات خویش را اعلام کند ایران بایک کلمه میتواند قطعا این مسابقه را ببرد و آن کلمه اینست که ایران «سحر انگیز است». کسی که تمام آسیارا گردش کرده باشد میتواند بگوید که هندوستان افکار وی را بخلیجان انداخته، چین بروی تسلط یافته، ژاپون او را بذوق آورده ولی بطور قطع ایران وی را مفتون و مسحور کرده است.



پرویشگاه علوم انسانی و ادبیات فرانسیسی
رتال جامع علوم انسانی

مسیو آبل بونارد

شاعر و نویسنده شهیر و عضو آکادمی فرانسه

دلایین جهان فردوسی لکنه لشیاء ماشخص تغییر کیفیت داده و مانند دختران جوان هر جامیلشان بکشد - خود نیانی میکنند در این علمی که لشکرها بلاشاوره گرد آمده و زبان دارای تمام طالع و بهادتها هستند، در این دینیاتی که تشبیهات فراوان و فریبنده است و زبردستی شاعر و مهارت وی با انضمامها بازی کرده هر آن آنها را به تکلی بنویس در هیارود تنها سرو بدون تغییر اندازه قطعی جمال باقیمانده و همه چیز بر آن منطبق میشود اما حق سرو را ادا کرده بگویم که این تطبیق مانند آن دقت و قطعیت عشق و زیبایی مفرح نیست، این جهانی است که هر چیز قدر و منزلتی مخصوص ندارد ولی هیچ چیز مفضل و مجزا نیست و مانند یک یزده نفسی است که یک نخ ابریشم با طلا دوسر تا سر آن یزده اشکال مختلفه زیبا میسازد و همانطور که در یود یرده میدود شکوه و جمال کوناگون می بخشد، این جهانی است که غطرهای دلکش در آن بیشمار است و رنگ های مختلف همه جا در هم میجو شده سلبه و روشن هلیجاد میکند، جهانی که ذوق آریایی برای دلادی قهرمانی با ذوق مشرقی برای متهبات مخلوط است و بالاخره ذوق مشهوی شرقی در سلیقه ظرافت پسندی ایرانی محو میشود، جهانی که در جلوساب شاه گل و شکر نثار میکند تا بر آن کام نهد، این است جهان فردوسی که کوناگون تر و رنگارنگ تر از جهان مهورم است.

دستگاه فکر ایرانی خیلی وسیع است و نه فقط بهلوان داستان را با جادوگران، اژدها، ارواح موبده محشور مینماید ولی در عالم صنم نیز وارد شده بهر یک از عناصر روح می بخشد. ماه عطار و زحل در کار انسانی دارای نفوذی عمیق هستند و ختی شهرها نیز دارای شخصیت و هویتی هستند. گاهی داستانها بریده میشود و شرح دلایرها همانطور تمام نشده می ماند و در جلو چشم فکر مایک کوه، یک شهر یا یک باغ مجسم میشود که با تشبیهات متعدده و جزع جزع آن نقاشی شده و در دقت و نازک کاری بهمان تذهیب کاری ایرانی شباهت پیدا میکند که در جزئیات آن دقت شده و روی هم نیز یک جمال مخصوص و تمامی دارد. چیزی در عالم صنم از است و حقیر تا بزرگ و با اهمیت نیست که چشم شاعر بدان متوجه نشده باشد.

زیرا نمیتوان چیزی پیدا کرد که شاعر از آن متأثر نباشد. در این حماسه بزرگ که آنچه موجب فخر و شایسته عزت است در آن گرد آمده فردوسی حتی موز را هم فراموش نکرده و در دویت روان و فوق العاده دلپذیر وی را نیز با معرفت میکند. این دینیت و دارائی تنها در بیان و توصیف عالم صغیر و مناظر طبیعی نیست. اصول دانشمندی و بزرگ منشی و آداب آراستگی مانند ستونهای بلند بین ابلاغ عمل هویداست. میان این رامشها شاعر یزده گذاری را نیز توصیف میکند. میان اینهمه تمول و غنا میانه روی و اعتدال را میستاید و در میان اینهمه جنگ و انتقام کشی های بی نهایت رحم و شفقت را نیز می ستاید و آداب و دستورهای دانشمندان و وی دو همه حال چشم زد هر خواننده است.

اگر مریخی روستائی و فرو و زاد و در حضور پادشاهی می آورد و برادر مقابل خسرو و ادار به خازن و کرتش مینماید ولی در عین حال پادشاه عقل باسط داده قدرت بالغة وی را میخواند که در ادای تکالیف خویش، قصور نکند. بهلوانان شاهنامه با آنکه کلاههاشان افسانه مانند است باز آمدند و از چشمه انسانیت آب خورده اند. مبالغه های شاعر هر وقت بهلوان داستان میخواند از حالت انسانیت و بشریت تجاوز کند و قه پیدا میکند. رستم مانند آشیل درک ترس میکند و از آشیل شاید قوه قضاوت و سنجیدن اعمال بیشتر داشته باشد. هر چند شاهکار هر برای مردم آدواز قدیمه بمنزله فرهنگ تمام دانش موجوده است ولی شاهنامه فردوسی نیز در این بلب چندان عقب نیست. کیفیت پیدایش خطر نخب بطریق اختراع چیزهای دیگر را ناگفته نمیگذارد. از طرف دیگر این شاعر تنها زامتنگری صاف و ساده نیست بلکه دلنشمنلی بزرگ است و دانشمندی وی نیز از حد عادی تجاوز میکند تا آنجا که بایستی

اورا حکیمی عالیقدر شناخت. زیرا در همان موقع که مغزما از شنیدن شگفتی‌های منظوم وی آکنده است روح ماسجور دروس اخلاقی و اندرزهای حکیمانه او است. وقتی سحر بیان وی کم شده مارا به جهای اعتیادی بر میگردانمی بینیم يك صراط مستقیم پیش پای ما نهاده و چراغ هدایت در جلو ما گرفته است. این است که فردوسی تمام آن شرائطی و خصالی که برای يك شاعر بزرگ لازم است داراست و حقیقه حکیم زندگانی است زیرا نه فقط انسانهای بزرگ را بمانشان میدهد بلکه طریقی انسان شدن را نیز پست میدهد. در این مشرقی که پیش ما اینهمه عزیز است زیرا هیچ فکر پست در آن نمیتوان خواند و بهترین طرز فکر و احساس در آنجا از خواص انحصاری اشخاص معین نبوده متعلق به تمام مردم پست و بلند مرتبه است. در این مشرقی که گنجینه و ذخائر را بیش از مغرب دوست دارند ولی از یول دوستی بیزارند و آنرا وسیله و پیرایه تشخیص میدهند فردوسی معلمی است که برای همه و از زبان همه صحبت میکند. این شاعر مانند سایر شعرای بزرگ ایرانی بر افکار تصوف و حکمت الهی نیست ولی مارا تا بد آنجا که شعرای دیگر با افکار خود می‌رند هدایت میکند. همین گوینده که مارا از شنیدن التذذات این جهان سرمست کرده است مارا بترك آن میخواند و همان خامه فردوسی که احساسات و عشق این جهانی را برای ما نقاشی کرده است مارا نیز بخلد برین افکار و سر منزل - اودانی خیالات عالیه آشنا کرده است. آن کسی که گلها را مانند جواهرات ذقیمت می‌خواند گاهی هم جواهرات ذقیمت را آنچنان بی اهمیت جاوه گر میکند که گوئی جز چند گل زیبا جز دیگری نیستند. يك روح غمناک در فردوسی هست که از روح هراس منزهر، از روح اشیل و ته او گنیز عمیق تر و از روح شعرای چینی با تر و روشن تر است. این روح در میانه آرایش این جهان نغمه انزال هم میخواند.

حکایت میکنند که پس از چندین سال سلطان محمود غزنوی که روح خشم آلود وی نیز میتوانست گاهی هم بدال باشد از سوء رفتار خود در باره فردوسی بشیمان شد و در ازده شتر نیل سوده بطوس که محل اختفای فردوسی بود فرستاد ولی در آن هنگام که کاروان شهر وارد میشد جنازه شاعر را از دروازه دیگر خارج میکردند من در این افسانه حکمتی می بینم که روح فردوسی برای نوبت آخر در باب دنیا و جاه و جلال آن بما درس میدهد. فردوسی کاری را انجام داده است که یک نفر شاعر مخصوصا شاعر حماسی آرزو مند انجام آن است. مانند و یوزیل در روم و مانند میسترال در پروانس روح نژاد ایرانی را زنده ساخته است. یعنی این روح را از سیل تاثیرات زمانه و نفوذ ملل مختلفه آزاد ساخته و آنرا در جهان ادبیات مقام و موقعی مشخص و ممتاز بخشید و آنرا به شالوده مستقر ساخت که گزند حوادث را هیچ گاه در آن نا تبری نیست. شمشیر رستم تا جهان باقی است در میدانهای جنگ مانند جواله بزرگ میدرخشد، زخه های تن پهلوانان پذیر شاهنامه بدون آنکه از سفاکی میدان جنگ خیری بیاورند تا ابدا مانند شقی در گلگونی تابناک هستند. این مرد بیش از آن بزرگوار و بلند فکر است که دچار اوها و عدمیات بی اساس باشد و از موانع و دیوارهایی که اسلام بین وی و پهلوانان آنش پرست ایران کهن نهاده بود گذشته است. شاهکار وی دارای تمام آن اختلافات و ابداعانی است که مردم خارج از ایران را می فریبد و در عین حال آنقدر مانوس است که مارا بطرف خویش میکشد. قهرمانان شاهنامه بیشتر از پهلوانان ایلیاد و اوران شوالیه دوره قرون وسطای ماشیه اند و در همه چیز حتی در کشیدن باه ارغوانی با یکدیگر تفاوتی ندارند. فردوسی همی است که آرایش صوری و نکبت حضور دارد. من اذعان میکنم که این شاعر رانا آنجا که اینک سر منزل اوست یعنی نامرگ و ابدیت دوست میدارم. در ساسله شعرای بزرگ که انسان بوسیله آنها تا آسمان و عالم ملکوت میرسد هر فردوسی دوره مرغم و هم دوش عظمت و شموخ هستند. ولی شاعر بزرگ ایران بان کوهسار مرغمی شبیه است که قله آن از برف مستور است و بر آن سایه و روشن نور و ابر جمال و زیبایی می بخشد. وقتی باین دو گوینده عالیقدر مینگریم نحسین و ستایش که تا حد نهائی شوق و علاقه میرسد نسبت بانها پیدا میکنیم. برای ما فرانسویان هر مانند قله سفید (مونت بلان) است و فردوسی مانند (مونتروز) یا شتیغ ارغوانی است.

(ترجمه لطفعلی صورنگر)